

تبیین و بررسی آیات اسماء الهی در مجمع البیان طبرسی

سیدحسن جلالی^۱، سیدمجتبی جلالی^۲

^۱ استادیار دانشگاه فرخ شهر

^۲ استادیار دانشگاه شهرکرد

نویسنده مسئول:

سیدحسن جلالی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۷ / پاییز ۱۳۹۸ / ص ۲۶-۱۵

چکیده

قرآن به عنوان کتاب آسمانی مشتمل بر معارف نظری سرشار است که تشنگان حقائق ناب را به فراخور استعداد، سیراب می سازد. سؤال اصلی پژوهش نحوه و نوع تبیین آیات معارف نظری در حوزه های اسماء الهی، در تفسیر مجمع البیان طبرسی است که با روشی تحلیلی و توصیفی انجام شده است. از یافته های پژوهش در بحث اسماء الهی، هریک از اسمای الهی، از صفات نیکو خبر می دهند و این اسماء به اسمای صفات ذات و افعال ذات تقسیم می شوند و قرآن فضیلت آدم بر موجودات را تنها در سایه دانش و اینکه خداوند همه اسماء خود را به آدم آموخته می داند.

کلید واژه: قرآن، طبرسی، معارف نظری، اسماء الهی.

مقدمه

قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، وسیله ای برای هدایت و نشان دادن راه صحیح زندگانی به انسان ها است، در واقع قرآن و معارف موجود در آن به مثابه رودی است که هر یک از انسان ها به فراخور استعداد و ظرفیت وجودی خود از آن بهره مند می شود، و این معارف در حوزه و گستره های مختلف قابل تبیین و عرضه هستند و انسان می تواند به فراخور نیازی که در حوزه معارف قرآنی داشته به قرآن مراجعه نموده و نیاز های خود را تأمین نماید. در پژوهش حاضر در صدد آنیم تا با بهره گیری از تفسیر مجمع البیان به تبیین برخی از معارف نظری قرآن در حوزه اسماء الهی پرداخته و آیات مورد بحث در آنها را از دیدگاه این تفسیر مورد بررسی قرار دهیم. تفسیر مجمع البیان به قلم فضل بن حسن طبرسی تفسیری اجتهادی است که در قرن ششم به زبان عربی تدوین یافته و از جمله تفاسیر شیعی محسوب می شود.

معارف نظری قرآن در حوزه اسماء الهی در تفاسیر مختلف مورد بررسی قرار گرفته اند و هر یک به فراخور رویکردی که به تفسیر قرآن داشته اند به تبیین آیات مرتبط با آن پرداخته اند. سؤال اصلی پژوهش نحوه و نوع تبیین آیات معارف نظری در حوزه اسماء الهی، در تفسیر مجمع البیان است که به تبع آن سوالاتی نظیر نحوه دلالت آیات بر این گونه معارف نظری و میزان توجه به نقل قول های موجود در مسأله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آنچه به عنوان فرضیه در این پژوهش مطرح می شود امکان مراجعه و جواز بهره مندی از قرآن در برداشت نمودن معارف نظری است که به دنبال آن فرضیاتی نظیر لزوم مراجعه به قرآن در جهت تبیین معارف نظری و امکان بدست آوردن معارف نظری همچون اسماء الهی، و راهگشا بودن آن در حوزه اعتقادی و عملی انسان است. روش تحقیق در این پژوهش به صورت تحلیلی و توصیفی است به گونه ای که ضمن تبیین نظریات موجود، نظر نهایی نویسنده تفسیر نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در تحقیق حاضر به تبیین محورهای معارف نظری قرآن در حوزه اسماء الهی، از دیدگاه تفسیر مجمع البیان پرداخته و در هر فصل به آیات متناسب با آن اشاره خواهد شد.

اسماء الهی

آیه ۱۱۰ سوره اسراء؛

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا يَهْوَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. (اسراء/۱۱۰).

«قُلْ» یا محمد لهؤلاء المشركين المنكرين نبوتك «ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» و ذکر فی سببه اقوال (أحدها) أن النبي ص كان ساجدا ذات ليلة بمكة يدعو يا رحمن يا رحيم فقال المشركون هذا يزعم أن له إلها واحدا و هو يدعو مثنى عن ابن عباس (و ثانيها) أن المشركين قالوا أما الرحيم فنعرفه و أما الرحمن فلا نعرفه عن ميمون بن مهران (و ثالثها) أن اليهود قالوا إن ذكر الرحمن في القرآن قليل و هو في التوراة كثير عن الضحاك «أَيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» معناه أي أسمائه تدعو و ما هاهنا صلة كقوله عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ و قيل هي بمعنى أي شيء كررت مع أي لاختلاف اللفظين تؤكد كما قالوا ما رأيت كالليلة ليلة و تقديره أي شيء من أسمائه تدعونه به كان جائزا فإن معنى أو في قوله «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الإباحة أي إن دعوتهم بأحدهما كان جائزا و إن دعوتهم بهما كان جائزا فله الأسماء الحسنی فإن أسمائه تنبئ عن صفات حسنة و أفعال حسنة فأما أسمائه المنبئة عن صفات ذاته فهو القادر العالم الحي السميع البصير القديم و أما أسمائه المنبئة عن صفات أفعاله الحسنه فنحو الخالق و الرازق و العدل و المحسن و المجمل و المنعم و الرحمن و الرحيم و أما ما أنبأ عن المعاني الحسنه فنحو الصمد فإنه يرجع إلى أفعال عباده و هو أنهم يصمدونه في الحوائج و نحو المعبود و المشكور بين سبحانه في هذه الآية أنه شيء واحد و إن اختلفت أسمائه و صفاته و في الآية دلالة على أن الاسم عين المسمى و على أن تقديم أسمائه الحسنی قبل الدعاء و المسألة مندوب إليه مستحب و فيها أيضا دلالة على أنه سبحانه لا يفعل القبائح مثل الظلم و غيره لأن أسمائه حينئذ لا تكون حسنة فإن الأسماء قد تكون مشتقة من الأفعال فلو فعل الظلم لاشتق منه اسم الظالم كما اشتق من العدل العادل و قوله «وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا يَهْوَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (أحدها) أن معناه لا تجهر بإشاعة صلاتك عند من يؤذيك و لا تخافت بها عند من يلتمسها منك عن الحسن و روى أن النبي ص كان إذا صلى فجهر في صلاته تسمع له المشركون فشتموه و آذوه فأمره سبحانه بترك الجهر و كان ذلك بمكة في أول الأمر و به قال سعيد بن جبیر و روى ذلك عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع) (و ثانيها) أن معناه لا تجهر بدعائك و لا تخافت بها و لكن بين ذلك فالمراد بالصلاة الدعاء عن مجاهد و عطا و مكحول و نحوه روى عن ابن عباس (و ثالثها) أن معناه لا تجهر بصلاتك كلها و لا تخافت بها كلها «وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» بأن تجهر بصلاة الليل و تخافت بصلاة النهار عن أبي مسلم (و رابعها) لا

تَجْهَرُ جَهْرًا يَشْغُلُ بِهِ مَنْ يَصَلِّي بِقَرْبِكَ وَ لَا تُخَافُتُ بِهَا حَتَّى لَا تَسْمَعَ نَفْسُكَ عَنِ الْجَبَائِثِ وَ قَرِيبَ مِنْهُ مَا رَوَاهُ أَصْحَابُنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ الْجَهْرُ بِهَا رَفْعُ الصَّوْتِ شَدِيدًا وَ الْمَخَافَةُ مَا لَمْ تَسْمَعْ أَذْنِيكَ وَ أَقْرَأَ قِرَاءَةً وَسْطًا مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ ابْتَغَ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أَيْ بَيْنَ الْجَهْرِ وَ الْمَخَافَةِ وَ لَمْ يَقُلْ بَيْنَ ذَيْنِكَ لِأَنَّهُ أَرَادَ بِهِ الْفِعْلَ فَهُوَ مِثْلُ قَوْلِهِ عَوَانَ بَيْنَ ذَلِكَ. (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص: ۶۸۹-۶۶۸).

بررسی

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ: به این مشرکین منکر نبوت بگو:

«اللَّهُ» را یا «رحمان» را بخوانید. در باره این جمله، اقوالی است.

۱- شبی پیامبر در مکه، به سجده افتاده، می گفت: «یا رحمان یا رحیم» مشرکین گفتند: او چنین می پندارد که دارای یک خداست، در حالی که دو خدا را می خواند. این قول از ابن عباس است.

۲- میمون بن مهران گوید: مشرکین گفتند: ما رحیم را می شناسیم ولی رحمان را نمی شناسیم.

۳- ضحاک گوید: یهودیان گفتند: نام رحمان در قرآن کم و در تورات زیاد است.

أَيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: خدا را نام هایی نیکوست. هر کدام را بخوانید، بجا و صحیح است.

«ما» در اینجا زاید است. مثل عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (مؤمنون ۴۰). برخی می گویند: یعنی «ای شیء» تکرار آن با «ای» بخاطر اختلاف لفظی است.

حرف «او» در آیه به معنای اباحه و تخییر است. یعنی هر کدام از نام «رحمان» و «رحیم» را بخوانید، رواست. زیرا اسمای الهی، از صفات و کارهایی نیکو خبر می دهند. این اسماء بر دو قسمند: اسمای صفات ذات و اسمای افعال ذات.

دسته اول مثل: قادر، عالم، حی، سمیع، و بصیر و قدیم. دسته دوم مثل: خالق، رازق، محسن، مجمل، منعم، رحمان و رحیم. دسته ای از اسماء، حاکی از معانی نیکویی هستند. مثل: صمد، معبود و مشکور. مقصود از این اسماء این نیست که خداوند متعال دارای صفت صمدیت و عبادت و شکر است. اینها صفات ذاتند و نه صفات افعال. در حقیقت، بازگشت اینها به کارهای مردم است. این مردمند که در وقت نیاز و گرفتاری قصد بارگاه با عظمت خداوندی می کنند و از ذات بی نیاز او کمک می خواهند. (معنای صمد) و این مردمند که خدا را عبادت و شکر می کنند. بنا بر این اگر خدا را «صمد، معبود و مشکور» می نامند بخاطر توجه مردم، در وقت نیازمندی و عبادت و شکر آنهاست. در این آیه، خداوند متعال به یگانگی خود اشاره کرده، می فرماید: اختلاف صفات و اسماء، با یکتایی او مخالف نیست.

دلالیت آیه؛ از این آیه استفاده می شود که: اسم با صاحب اسم یکی است. همچنین مستحب است که انسان در موقع دعا و خواستن حاجت، اسمای نیکوی خدا را بر زبان آورد. همچنین از آیه استفاده می شود که: خداوند، کارهای زشت، از قبیل ستم و ... را انجام نمی دهد، زیرا اگر مرتکب کار زشت شود، دیگر اسمای او نیکو نیستند، گاهی اسمها را از کردار شخص می گیرند، بنا بر این اگر خداوند ظلم کند، از این کردار نام «ظالم» روی او می گذارند و اگر عدالت کند، نام «عادل» وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تُخَافُتُ بِهَا وَ ابْتَغَ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا: در باره معنای آن اقوالی است:

۱- حسن و سعید بن جبیر گویند: یعنی: نمازت را پیش کسی که ترا اذیت می کند، آشکار مکن و پیش کسی که از تو جانبداری می کند و خواستار آن است، پنهان مکن. در روایت است که هر گاه پیامبر نماز را بلند می خواند و مشرکین می شنیدند، از او بدگویی کرده، به آزارش می پرداختند. خداوند دستور داد که نماز را آهسته بخواند. این جریان در مکه و در آغاز بعثت بود. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده است.

۲- مجاهد و عطا و مکحول گویند: یعنی: هنگامی که دعا می کنی، نه بلند دعا کن، نه آهسته، بلکه بطور متوسط، دعا کن، بنا بر این منظور از «صلاة» دعاست. از ابن عباس نیز چنین روایت شده است.

۳- ابو مسلم گوید: یعنی نه همه نمازها را آهسته بخوان و نه همه آنها را بلند. بلکه نمازهای شب را بلند و نمازهای روز را آهسته بخوان.

۴- جبائی گوید: نماز را چندان بلند بخوان، که اگر کسی نزدیک تو مشغول نماز باشد، بتو مشغول گردد و چندان آهسته بخوان که صدای خود را نشنوی. قریب به همین مضمون از امام صادق (ع) نیز روایت شده است. فرمود: بلند خواندن نماز یعنی با صدای بلند خواندن و آهسته خواندن آن یعنی طوری که گوش خود شخص صدا را نشنود. باید طوری قرائت کرد که در حد وسط باشد. نمی گوید: «و ابْتَغَ بَيْنَ ذَيْنِكَ سَبِيلًا» (یعنی میان بلند و آهسته راهی انتخاب کن) زیرا مقصود و مشار الیه، خود فعل است. مثل عَوَانَ بَيْنَ ذَلِكَ. (بقره ۶۸).

آیه ۳۱ سوره بقره:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (بقره ۳۱).

قرأ أهل المدينة و أهل البصرة هؤلاء بمدة واحدة لا يمدونها إلا على قدر خروج الألف و يمدون أولاء كأنهم يجعلونه كلمتين و الباقون يمدون مدتين في كل القرآن فأما الهمزتان من كلمتين نحو «هؤلاء إن كنتم صادقين» و نحوها فأبو جعفر و نافع برواية ورش و ابن كثير برواية القواس و يعقوب يهزمون الأولى و يخففون الثانية و يشيرون بالكسرة إليها و كذلك يفعلون في كل همزتين متفتحتين لتتقيان من كلمتين مكسورتين كانتا أو مضمومتين أو مفتوحتين فالمكسورتان على البغاء إن أردن و المضمومتان أولياء أولئك ليس في القرآن غيره و المفتوحتان جاء أحدهم و شاء أنشره و أبو عمرو و البزى بهمزة واحدة فيتركان إحداها أصلاً إذا كانتا متفتحتين و نافع برواية إسماعيل و ابن كثير برواية ابن فليح بتليين الأولى و تحقيق الثانية و إذا اختلفتا فاتفقوا على همز الأولى و تليين الثانية نحو السُّفهاء ألاً و البَغضاء إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فأما ابن عامر و عاصم و الكسائي فإنهم يهزمون همزتين في جميع ذلك متفتحتين كانتا أو مختلفتين أما الحذف و التليين فللتخفيف و أما الهمز فللحمل على الأصل.

اللغة؛ في اشتقاق آدم قولان (أحدهما) أنه مأخوذ من أديم الأرض فإذا سميت به في هذا الوجه ثم نكرته صرفته (و الثاني) أنه مأخوذ من الأدمة على معنى اللون و الصفة فإذا سميت به في هذا الوجه ثم نكرته لم تصرفه و الأدمة و السمرة و الدكته و الورقة متقاربة المعنى و آدم أبو البشر ع قال صاحب العين الأدمة في الناس شربة من سواد و هي السمرة و في الإبل و الظباء بياض و كل لفظه عموم على وجه الاستيعاب و حقيقته للإحاطة بالأبعاض يقال أ بعض القوم جاءك أم كلهم و يكون تأكيداً مثل أجمعون إلا أنه يبدأ في الذكر بكل كقوله تعالى «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» لأن كلا قد يلي العوامل و أجمعون لا يكون إلا تابعا و العرض من قولهم عرضت الشيء عليه و عرضت الجند قال الزجاج أصله في اللغة الناحية من نواحي الشيء فمن ذلك العرض خلاف الطول و عرض الرجل ما يمدح به أو يذم و يقال عرضه خليفته المحموده و يقال عرضه حسبه و قال علي بن عيسى هو ناحيته التي يصونها عن المكروه و السب، و العرض و ما يعرض في الجسم و يغير صفته و يقال عرضت المتاع على البيع عرضاً أي أظهرته حتى عرفت جهته و الإنباء و الإعلام و الإخبار واحد و النبأ الخبر و يقال يقال منه أنبأته و نبأته و أنبئوني بأسماء هؤلاء أي أخبروني بها أما المتعدى إلى ثلاثة مفاعيل نحو أنبأت زيدا عمرا خير الناس و كذلك نبأت فهو هذا في الأصل إلا أنه حمل على المعنى فعدي إلى ثلاثة مفاعيل لأن الإنباء بمعنى الإعلام و دخول هذا المعنى فيه و حصول مشابهته للإعلام لم يخرج عن الأصل الذي هو له من الإخبار و عن أن يتعدى إلى مفعولين أحدهما بالباء أو بعن نحو نبئهم عن ضيف إبراهيم و النبوة إذا أخذت من الإنباء فهي مهموزة وقد روى عن النبي ص أنه قال لا تنبئن باسمي لرجل قال له يا نبي الله مهموزا و النبي بغير همز الطريق الواضح يأخذ بك إلى حيث تريد و الفرق بين الإعلام و الإخبار أن الإعلام قد يكون بخلق العلم الضروري في القلب كما خلق الله من كمال العقل و العلم بالمشاهدات و قد يكون بنصب الأدلة على الشيء و الإخبار هو إظهار الخبر علم به أو لم يعلم و لا يكون مخبراً بما يحدثه من العلم في القلب كما يكون معلماً بذلك.

المعنى؛ ثم أبان سبحانه و تعالى لملائكته فضل آدم عليهم و على جميع خلقه بما خصه به من العلم فقال سبحانه و تعالى «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» أي علمه معاني الأسماء إذ الأسماء بلا معان لا فائدة فيها و لا وجه لإشارة الفضيلة بها و قد نبه الله تعالى الملائكة على ما فيها من لطيف الحكمة فأفروا عند ما سئلوا عن ذكرها و الإخبار عنها أنه لا علم لهم بها فقال الله تعالى «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» عن قتادة و قيل أنه سبحانه علمه جميع الأسماء و الصناعات و عمارة الأرضين و الأطعمة و الأدوية و استخراج المعادن و غرس الأشجار و منافعها و جميع ما يتعلق بعمارة الدين و الدنيا عن ابن عباس و مجاهد و سعيد بن جبير و عن أكثر المتأخرين و قيل أنه علمه أسماء الأشياء كلها ما خلق و ما لم يخلق بجميع اللغات التي يتكلم بها ولده بعده عن أبي علي الجبائي و علي بن عيسى و غيرهما قالوا فأخذ عنه ولده اللغات فلما تفرقوا تكلم كل قوم بلسان ألفوه و اعتادوه و تطاول الزمان على ما خالف ذلك فنسوه و يجوز أن يكونوا عالمين بجميع تلك اللغات إلى زمن نوح (ع) فلما أهلك الله الناس إلا نوحاً و من تبعه كانوا هم العارفين بتلك اللغات فلما كثروا و تفرقوا اختار كل قوم منهم لغةً تكلموا بها و تركوا ما سواه و نسوة وقد روى عن الصادق (ع) أنه سئل عن هذه الآية فقال الأرضين و الجبال و الشعاب و الأودية ثم نظر إلى بساط تحته فقال و هذا البساط مما علمه و قيل أنه علمه أسماء الملائكة و أسماء ذريته عن الربيع و قيل أنه علمه ألقاب الأشياء و معانيها و خواصها و هو أن الفرس يصلح لما ذا و الحمار يصلح لما ذا و هذا أبلغ لأن معاني الأشياء و خواصها لا تتغير بتغير الأزمنة و الأوقات و ألقاب الأشياء تتغير على طول الأزمنة و قال بعضهم أنه تعالى لم يعلمه اللغة العربية فإن أول من تكلم بالعربية إسماعيل (ع) و قالوا أن الله جعل الكلام معجزة لثلاثة من الأنبياء آدم و إسماعيل و محمد ص ثم اختلف في كيفية تعليم الله تعالى آدم الأسماء فقيل علمه بأن أودع قلبه معرفة الأسماء و فتق لسانه بها فكان يتكلم بتلك الأسماء كلها و كان ذلك معجزة له لكونه ناقصاً للعادة و قيل علمه إياها بأن اضطره إلى العلم بها و قيل علمه لغة الملائكة ثم علمه بتلك اللغة سائر اللغات و قيل إنما علمه أسماء الأشخاص بأن أحضر تلك الأشياء و علمه أسماءها في كل لغة و أنه لأى شيء يصلح و أى نفع فيه و أى ضرر و قوله «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» روى عن ابن عباس أنه قال عرض الخلق و عن مجاهد قال عرض أصحاب الأسماء و على هذا فيكون معناه ثم عرض المسميات على الملائكة و فيهم من يعقل و فيهم من لا يعقل فقال عرضهم غلب العقلاء فأجرى على الجميع كناية من يعقل كقوله «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» أجرى عليهم كناية من يعقل و في قراءة أبي ثم عرضها و في قراءة ابن مسعود

ثم عرضهن و علی هاتین القراءتین يصلح أن يكون عبارة عن الأسماء دون المسميات و اختلف في كيفية العرض على الملائكة ف قيل إنما عرضها على الملائكة بأن خلق معاني الأسماء التي علمها آدم حتى شاهدها الملائكة و قيل صور في قلوبهم هذه الأشياء فصارت كأنهم شاهدها و قيل عرض عليهم من كل جنس واحد و أراد بذلك تعجيزهم فإن الإنسان إذا قيل له ما اسم شيء صفته كذا و كذا فلم يعلم كان أبلغ عذرا ممن عرض عليه شيء بعينه و سئل عن اسمه فلم يعرفه و بين بذلك أن آدم ع أصلح لكخدائية الأرض و عمارتها لاهتدائه إلى ما لا تهتدى الملائكة إليه من الصناعات المختلفة و حرث الأرض و زراعتها و إنباط الماء و استخراج الجواهر من المعادن و قعر البحار بلطائف الحكمة و هذا يقوى قول من قال أنه علمه خواص الأشياء و أراد به أنكم إذا عجزتم عن معرفة هذه الأشياء مع مشاهدتكم لها فأنتم عن معرفة الأمور المعنوية عنكم أعجز «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» أن سأل فقيل ما الذي ادعت الملائكة حتى خوطبوا بهذا و كيف أمرهم الله سبحانه أن يخبروا بما لا يعلمون فالجواب أن للعلماء فيه وجوها من الكلام (أحدها) أن الله تعالى لما أخبر الملائكة بأنه جاعل في الأرض خليفة هجس في نفوسها أنه إن كان الخليفة منهم بدلا من آدم و ذريته لم يكن في الأرض فساد و لا سفك دم كما يكون في ولد آدم و إن كان الله لا يفعل إلا ما هو الأصلح في التدبير و الأصوب في الحكمة فقال الله تعالى «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فيما ظننتم من هذا المعنى ليدلهم على أنهم إذا لم يعلموا باطن ما شاهدوا فهم من أن يعلموا باطن ما غاب عنهم أبعد (و ثانيها) أنه خطر ببالهم أنه لن يخلق الله خلقا إلا و هم أعلم منه و أفضل في سائر أنواع العلم فقيل «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» في هذا الظن فأخبروا بهذه الأسماء (و ثالثها) أن المراد أن كنتم صادقين في أنكم تعلمون لم أجعل في الأرض خليفة أنبئوني بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقين لأن كل واحد من الأميين من علم الغيب فكما لم تعلموا أحدهما لا تعلمون الآخر عن ابن عباس (و رابعها) ما قاله الأخفش و الجبائي و على بن عيسى و هو أن المراد «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فيما تخبرون به من أسمائهم فأخبروا بها و هذا كقول القائل لغيره (أخبر بما في يدي إن كنت صادقا) أي إن كنت تعلم فأخبر به لأنه لا يمكنه أن يصدق في مثل ذلك إلا إذا أخبر عن علم منه و لا يصح أن يكلف ذلك إلا مع العلم به و لا بد إذا استدعوا إلى الإخبار عما لا يعلمون من أن يشترط هذا الشرط و على هذا فيكون لفظه الأمر و معناه التنبيه أو يكون أمرا مشروطا كما يقول العالم للمتعلم ما تقول في كذا و يعلم أنه لا يحسن الجواب لينبئه عليه و يحثه على طلبه و البحث عنه و لو قال له أخبر بذلك أن كنت تعلم أو إن كنت صادقا لكان حسنا فإذا تنبه على أنه لا يمكنه الجواب أجابه حينئذ فيكون جوابه بهذا التدرج أثبت في قلبه و أوقع في نفسه و لا يجوز أن يكون ذلك تكليفا لأنه لو كان تكليفا لم يكن تبينا لهم أن آدم يعرف أسماء هذه الأشياء بتعريف الله إياه و تخصيصه من ذلك بما لا يعرفونه هم فلما أراد تعريفهم ما خص به آدم من ذلك علمنا أنه ليس بتكليف و في هذه الآية دلالة على شرف العلم و أهله من حيث إن الله سبحانه لما أراد تشريف آدم (ع) اختصه بعلم أبانه به من غيره و فضله به على من سواه .. (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، صص: ۱۸۲-۱۷۹).

بررسی

شرح لغات؛ ربّ- آقا و بزرگ و صاحب و بطور مطلق فقط بخدا گفته می شود. ملائکه- جمع ملک (فرشته). جعلنا- قرار دادیم از جعل یعنی پدید آوردن و قرار دادن. خلیفه- یعنی پیشوا و جانشین. یسفک الدماء- میریزد خونها را از سفک به معنای ریختن الدماء- جمع دم بمعنی خون. نستج- یعنی تقدیس و تنزیه می کنیم خداوند را از بدیها و پلیدی ها. آدم- اولین انسانی که خداوند آفرید که به او آدم ابو البشر، پدر انسان ها گفته می شود. عرضهم- از عرض یعنی در معرض قرار دادن و عرضه داشتن. أنبئونی- آگاه کنید مرا، از انباء یعنی اعلام و آگاهی دادن و نبوت و نبی از همین ماده گرفته شده اند. حکیم- دانشمند و حکمت، همان دانش است و نیز حکیم به دانشمندی که کار را بر اساس علم و تدبیر انجام میدهد گفته شده و بر عمل انسانی و اخلاقی او که جلوگیری از فساد و تبہکاری است «حکمت» اطلاق شده است.

تفسیر

پروردگار به همه ملائکه (یا به آن دسته) که در زمین سکونت داشتند خطاب کرده فرمود: در روی زمین قرار می دهم (می آفرینم) خلیفه و جانشین «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» در اینکه منظور از خلیفه حضرت آدم است شکی نیست ولی در این جهت که چرا به او کلمه «خلیفه» به معنی جانشین گفته شده چند قول بیان گردیده است.

- ۱- چون آدم نماینده و خلیفه خدا در زمین است وقتی خداوند به ملائکه گفت که فرزندان آدم، در زمین فساد می کنند ملائکه فایده آفرینش آدم را می پرسند.
 - ۲- آدم، جانشین ملائکه یا جنّ شد که قبل از او در زمین سکونت داشتند.
 - ۳- حسن بصری می گوید: از نظر آنکه فرزندان آدم هر یک جانشین پدر و گذشتگان خود می گردند در آباد کردن زمین و یا برپا داشتن عدل به آدم خلیفه گفته شد.
- این ارض همان مکه است

از رسول اکرم روایت شده که زمین از مکه گسترش یافت و بدین جهت آن را «امّ القری» نامیده‌اند روی این اصل ممکن است مراد از کلمه «ارض» همان مکه باشد قالوا أ تَجْعَلُ فیها

ملائکه گفتند: خدایا در زمین مردمی می‌آفرینی که کارشان فساد، کفر، گناه خونریزی نابجا است.

در این که چگونه و از چه راهی ملائکه فهمیدند آدم و ذریه‌اش فساد می‌کنند وجوهی گفته شده است.

- ۱- بسیاری از مفسرین می‌گویند: قبل از آدم موجودات دیگری (جنّ) در زمین زندگی می‌کردند و فساد کردند و خداوند ملائکه را فرستاد تا آنان را رانده خود سکونت کردند. اکنون می‌پرسند که آیا این آدم نیز مانند جنّ خونریزی و فساد می‌کند؟
- ۲- سؤال ملائکه صرفاً برای فهمیدن بود نه در مقام انکار و اعتراض و از خدا می‌خواستند تا حکمت آفرینش آدم را بفهمند.
- ۳- ابن عباس می‌گوید: خداوند به ملائکه گفته بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد و خونریزی می‌کنند و پس از آنکه خدا آدم را آفرید ملائکه از این نظر سؤال کردند که بفهمند آیا این همان آدمی است که خدا گفته بود ذریه‌اش فساد می‌کنند یا غیر او است.

۴- در آیه کریمه چیزی حذف شده که اصل آن چنین بود من در روی زمین آدم (خلیفه) می‌آفرینم «و من می‌دانم که از فرزندان شما کسانی هستند که فساد می‌کنند و خون می‌ریزند» پس ملائکه سؤال کردند ما که جز تقدیس و تسبیح کاری دیگر نداریم سزاوارتریم که در روی زمین خلیفه باشیم «مطابق یک فرضیه و تئوری انسان از بی‌نهایت شروع شده و مراحل تکامل مادی را پیموده و بکشف وسائل کشنده مادی رسیده است و روی حسن سودجویی جنگ‌ها واقع شده و از همان وسائل در راه نابودی نوع خود استفاده کرده است و در نتیجه تمام وسائل تمدن از بین رفته و به حالت ابتدایی بازگشت شده است. و ممکن است جهت سؤال ملائکه این بود که این آدم جانشین انسان‌های قبلی است و ملائکه می‌پرسند که خلقت چنین انسانی که طبعی سودجو و خونریز دارد فایده‌اش چیست و باز هم فساد و خونریزی می‌کند. در این باره روایات فراوانی نیز وارد شده است. «و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (ما تو را تسبیح و تقدیس میکنیم) تسبیح ملائکه همان حمد و ستایش آنان از خدا می‌باشد زیرا حمد، ثنا و شکر است. و همین شکر، اعتراف است به اینکه خداوند، بزرگ و منزه و قابل ستایش می‌باشد و کلمه تسبیح معنایش جز این نیست. سپس خداوند در پاسخ ملائکه می‌گوید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من می‌دانم چه مصالحی در این آفرینش است که شما نمی‌دانید) بعضی گفته‌اند که آنچه خدا می‌دانست و ملائکه نمی‌دانستند همان تکبر و عجب ابلیس بود در ترک سجده. قتاده می‌گوید: مراد علم ببودن انبیاء و صالحین در فرزندان آدم است. قرآن پس از بیان آفرینش انسان و سؤال ملائکه برتری آدم را بر همه موجودات دیگر بیان می‌کند این فضیلت و برتری را تنها در سایه علم و دانش او و اینکه خداوند همه اسماء خود را به آدم آموخت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می‌داند. در اینکه منظور از این اسمها چیست؟ اقوالی بیان شده است.

۱- قتاده می‌گوید: منظور از اسم‌ها، معانی و حقیقت آنها است زیرا بدیهی است فضیلت در الفاظ و اسامی نیست جز به اعتبار معنی و حقیقت.

وقتی که اسرار و حکمت این نام‌ها را خداوند بیان کرد. ملائکه اقرار کردند که علم و اطلاعی ندارند و اصولاً تا چیزی را که خدا به آنها نیاموزد و نگوید. آنان نخواهند دانست.

۲- ابن عباس و سعید بن جبیر و بیشتر مفسران می‌گویند: منظور از نام‌ها نام تمام صنعت‌ها و اصول و رموز کشاورزی، درخت‌کاری و تمام کارهایی که مربوط به امور دین و دنیا بوده که خدا به آدم آموخت.

۳- برخی گفته‌اند: نام تمام چیزهایی را که خلق شده و یا نشده و بعداً آفریده خواهد شد به او آموخت.

۴- علی بن عیسی می‌گوید: فرزندان آدم همه زبان‌های مختلف را از پدر آموختند و پس از تفرقه و پراکندگی، هر دسته‌ای بزبانی که عادت داشتند تکلم کردند ولی با این حال همه زبان‌ها دانا بودند تا زمان حضرت «نوح» و پس از طوفان که بیشتر مردم هلاک گشته و باقیمانده نیز متفرق شدند و هر قومی زبانی را که خود بهتر می‌توانستند انتخاب نموده و بقیه زبان‌ها را تدریجاً فراموش کردند.

۵- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که منظور از نام‌هایی که خدا به آدم آموخت چیست؟ فرمود نام زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، بیابان‌ها و در این هنگام نگاهش به فرشی که بر زمین گسترده بود و حضرت بروی آن قرار داشت افتاد و فرمود: حتی نام این فرش را نیز خدا به او آموخت، و گفته شده که منظور از نام‌ها، نام ملائکه و فرزندان خود آدم بوده است.

برخی گفته‌اند فوائد و امتیازات و نام‌های حیوانات را خدا به آدم یاد داد و اینکه هر حیوانی به چه کاری می‌خورد خداوند به او آموخت. و نیز گفته شده که خداوند به آدم زبان عربی را نیاموخت و اولین کسی که به این زبان تکلم کرد، حضرت اسماعیل بود. و اضافه کرده‌اند سخن گفتن برای سه پیامبر معجزه بود. آدم، اسماعیل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

در نحوه تعلیم خداوند به آدم نیز اختلاف است. از این قرار:

- ۱- خداوند این معانی و اسماء را بقلب او الهام کرد و زبانش بآن معانی گویا شد که خود، اعجاز و خرق عادت بود.

- ۲- او را به فرا گرفتن آن اسماء وادار کرد.
- ۳- اول بار زبان ملائکه را به او آموخت و آدم با آن زبان بقیه زبان ها را یاد گرفت.
- ۴- بعضی گفته‌اند خداوند اسم های اشخاص را بآدم آموخت بدین ترتیب خود آن اشیاء را حاضر کرد و بعد، اسم و خاصیت هر یک را به او گفت.
- «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» خداوند مخلوقات را (بقول ابن عباس) و یا صاحبان اسم ها را (بقول مجاهد) به ملائکه عرضه داشت و از آنان خواست که نام های آنها را بیان کنند روی قرائت «عرض ها که (ابی بن کعب می گوید) عرضهن (که ابن مسعود می گوید)، منظور، عرضه داشتن خود اسم ها است نه صاحبان اسم ها.
- در اینکه خداوند چگونه این اسم ها را بر ملائکه عرضه نموده، میان مفسرین اختلاف است:
- ۱- خدا معانی آن نامها را آفرید به طوری که ملائکه آنها را دیدند.
- ۲- آن چنان اشیاء را در ذهن آنان روشن و مجسم کرد که گویی آنها را می دیدند.
- ۳- یک فرد از هر جنس و نوع را بر ملائکه عرضه داشت و پس از آنکه خداوند موجودات را به آنان نشان داد و از آنها خواست که اسم و خاصیتشان را بیان کنند «فَقَالَ أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ملائکه نتوانستند و آدم توانست و برای ملائکه روشن شد که آدم صلاحیت سکونت در زمین و خلافت آن را دارد و این مطلب بیشتر تأیید می کند که منظور از اسم ها که خدا به آدم آموخت، همان شناسایی قوانین طبیعت و آباد کردن زمین و نشاندن درخت ها و مانند آن است که با زندگی در زمین سازگار می باشد.
- سؤال در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه خدا از ملائکه مطلبی می پرسد در حالی که می داند آنها نمی دانند و یا امری می کند که ملائکه از انجام آن معذور و ناتوانند؟
- جواب دانشمندان تفسیر در جواب این سؤال اتفاق دارند که این امر حقیقتاً برای طلب انجام کار نبوده است و خدا از ملائکه نمی خواست که واقعاً اسم ها را بیان کنند چه، او می دانست که این تکلیف محالی است ولی برای مصلحت این امر، متوجه آنها شد و در بیان این مصلحت وجوهی گفته شده است.
- ۱- هنگامی که خدا اعلام کرد که در زمین خلیفه و پیشوا قرار می دهم، در خاطر ملائکه آمد که اگر خلیفه از جنس آنان باشد فساد و خونریزی در زمین نخواهد بود در حالی که فرزندان آدم جز خونریزی و تبهکاری، نتیجه‌ای ندارند.
- ۲- آنان خود را برتر و بالاتر از همه می‌دانستند و می‌پنداشتند که با بودن آنان خداوند موجود تازه‌ای (که برتر از آنان باشد) نمی‌آفریند.
- ۳- باین عنوان از ملائکه سؤال شد که: اگر راست می‌گویید و می‌دانید که چرا من در روی زمین خلیفه و جانشین قرار می‌دهم این اسم ها را برای من بیان کنید؟ «أَتَيْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».
- ۴- اخفش می گوید: پرستش خدا از ملائکه مانند آن است که ما به کسی می‌گوییم اگر می‌دانی در دست من چیست بگو؟ منظور بیان این جهت است که او نمی‌داند و همچنین در آیه کریمه خدا می‌گوید: اگر راست می‌گویید که این نام ها را می‌دانید، برای من بیان کنید. بنا بر این «امر» در اینجا فقط برای فهماندن عجز و ناتوانی آنان است نه طلب واقعی و ملائکه این اعتراف را با کلمه «سبحانک» شروع کردند.
- نکته دیگر اینکه این کلمه که به معنای تنزیه و تقدیس است ممکن است برای یکی از چهار معنای زیر باشد.
- ۱- کسی جز تو از غیب اطلاع ندارد.
- ۲- منزهی از اینکه در آفرینش آدم و خلیفه بودن او ما به تو اعتراض کنیم.
- ۳- تو از اینکه کاری بی مصلحت و حکمت انجام دهی (چون خلقت آدم) منزّه و وارسته‌ای.
- ۴- در مقام تعجب که خدا چگونه مطلبی را که به آنان نیاموخته است، می پرسد و علت اضافه شدن جمله «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» در این آیه برای بیان این مطلب است که ما و هر مخلوق دیگری هر چه می‌داند همه و همه از فیض تعلیم و یاد دادن خدا است و گر نه کلمه «لَا عَلِمَ لَنَا» (ما نمی‌دانیم) در جواب سؤال کافی بود.
- «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» خدایا تو دانا و حکیم هستی، کلمه حکیم یا بع معنای عالم است و بنا بر این از صفات خدا است که عین ذات بوده و از بی نهایت و تا بی‌نهایت بدان متصف می‌باشد و یا به معنای کسی است که کارش متقن و محکم و اساسی است که بنا بر این صفت فعل و کار خدا می‌گردد.
- ابن عباس می گوید فرق علیم با حکیم این است که علیم، کامل در دانش است و حکیم کسی است که کامل در عمل (کار) می‌باشد. و این آیه دلالت دارد که همه علوم و دانش ها از خداوند است.

سوره اعلی آیه ۱:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى . (اعلی ۱).

اللغة؛ الأعلى نظیر الأكبر و معناه العالی بسلطانه و قدرته و کل من دونه فی سلطانه و لا یقتضی ذلک المكان قال الفرزدق: إن الذی سمک السماء بنی لنا بیتا دعائمه أعز و أطول و الغناء ما یقذف به السیل علی جانب الوادی من الحشیش و النبات و أصله الأخلاط من أجناس شتی و العرب تسمى القوم إذا اجتمعوا من قبائل شتی أخلاطا و غناء و الأحوى الأسود و الحوة السوداء قال ذو الرمة: لمیاء فی شفثیها حوة لعس و فی اللثات و فی أنیبها شنب

و قال: قرءاء حواء أشرطیه و کفت فیها الذهاب و حفثها البراعیم و الإقراء أخذ القراءة علی القارئ بالاستماع لتقویم الزل و القارئ التالی و أصله الجمع لأنه یجمع الحروف و النسیان ذهاب المعنی عن النفس و نظیره السهو و نقیضه الذکر و هو ذهاب العلم الضروری بما جرت به العادة أن یعلمه و لیس بمعنی و قال أبو علی الجبائی و هو معنی من فعل الله تعالی.

الإعراب؛ الأعلى یحتمل أن یكون جرا صفة لرب و أن یكون نصبا صفة لاسم أحوى نصب علی الحال من المرعی و التقدير أخرج المرعی أحوى أى أسود لشده خضرته «فَجَعَلَهُ غُثَاءً» أى جففه حتی صار جافا كالغناء و یجوز أن یكون نعتا لغناء و التقدير فجعله غناء أسود و الأول أوجه و هو قول الزجاج: «ما شاء الله» فی موضع نصب علی الاستثناء و التقدير سنقرئک القرآن فلا تنساه إلا ما شاء الله أن تنساه برفع حکمه و تلاوته و هو قول الحسن و قتاده «إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» شرط جزاؤه محذوف یدل علیه قوله «فَذَكَّرْ» و التقدير إن نفعت الذکری فذكرهم.

المعنی؛ «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» أى قل سبحان ربی الأعلى عن ابن عباس و قیل معناه نزه ربک عن کل ما لا یلیق به من الصفات المذمومة و الأفعال القبیحة لأن التسبیح هو التنزیه لله عما لا یلیق به یجوز أن تقول لا إله إلا هو فتنفی ما لا یجوز فی صفته من شریک فی عبادته مع الإقرار بأنه الواحد فی إلهیته و أراد بالاسم المسمى و قیل إنه ذکر الاسم و المراد به تعظیم المسمى كما قال لیبید " إلى الحول ثم اسم السلام علیکما" و یحسن بالقارئ إذا قرأ هذه الآیه أن یقول سبحان ربی الأعلى و إن کان فی الصلاة قال الباقر (ع) إذا قرأت «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» فقل سبحان ربی الأعلى و إن کان فیما بینک و بین نفسک

و الأعلى معناه القادر الذی لا قادر أقدر منه القاهر لكل أحد و قیل الأعلى صفة الاسم و المعنی سبح الله بذكر اسمه الأعلى و أسماؤه الحسنی کلها أعلى و قیل معناه صل باسم ربک الأعلى عن ابن عباس. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، صص: ۷۱۹-۷۱۸).

بررسی

شرح لغات: الاعلی: مانند الاکبر است و معنایش عالی و بزرگ بسلطنت و قدرتش می باشد و تمام ما سواى او در تحت سلطنت اویند، و این اقتضاء مکانی نمی کند، فرزدق گوید: انّ الذی سمک السماء بنی لنا بیتا دعائمه اعزّ و اطول البتة آنکه آسمان را بلند کرده و برای ما خانه‌ای بنا نموده که پایه‌ها و ارکان آن عزیز و طولانی‌تر است.

الغناء: چیزىست که سیل آن را بر کنار وادی و صحرا می‌افکند از گیاه و علف‌ها و اصل آن مخلوط از جنس‌های پراکنده است و عرب مردمی را که از قبائل مختلف جمع شوند اخلاط و غناء گویند.

الاحوی: سیاه و ما فی سیاه است، ذو الرمة گوید: لمیاء فی شفثیها حوة لعس و فی اللثات و فی انیبها شنب سبزه رویی بود که در لبانش نیز زیبایی سمره بود و در لثه‌ها و دندانهایش برودت و خنکی بود، شاهد این بیت کلمه حوة است که بمعنای سبزه آمده و شاعر در این بیت توصیف می کند آب دهان زن‌ها را. قرءاء حواء اشرطیه و کفت فیها الذهاب و حفثها البراعیم بستانی که در وسط آن گلهای سفید و گیاهان سبزی که در سبزی متمایل به سیاهی است و باران در آن جاری و جمع شده و گل اطراف آن را فرا گرفته است.

الاقراء: شروع کردن قرائت است نزد قاری بشنیدن برای اصلاح کردن غلط و اشتباه و قاری تلاوت کننده است، و اصلش جمع است زیرا که آن جمع حروف می کند. النسیان: رفتن معنی است از خاطر و مانند آنست سهو و نقیض آن ذکر و یاد بود است. السهو: رفتن علم ضروری به چیزی است که عادت بر دانستن آن جاری شده است و آن رفتن معنی از خاطر و نظر نیست، ابو علی جبائی گوید: آن ذهاب و رفتن معنی است، و آن از فعل خدای تعالی است (یعنی خدا نسیان و سهو عارض میکند بسبب بعضی از عوارض).

اعراب: الاعلی محتمل است که مجرور و صفت برای ربّ باشد و محتمل است که منصوب و صفت برای اسم باشد، احوى منصوب بر حالیت از مرعی میباشد، و تقدیرش اخرج المرعی احوى یعنی سیاه برای شدت سبزی فَجَعَلَهُ غُثَاءً یعنی: آن را خشک نمود تا مانند خس و خاشاک گردید، و ممکن است صفت برای غناء باشد و تقدیرش غناء اسود باشد، و قول اول که گفته زجاج است بهتر است. ما شاء الله در محلّ نصب بنا بر استثناء است و تقدیرش، سنقرؤک- القرآن فلا تنساه آلا ما شاء الله ان تنساه برفع حکمه و تلاوته، به زودی میخوانیم بر تو قرآن را پس آن را فراموش نکن مگر آنچه خدا خواهد که فراموش نمایی به برداشتن حکم آن و خواندن آن، و این گفته حسن و قتاده است. (إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى) شرط و جزایش محذوف و دلالت می کند بر آن قول خدا، فذكر، و تقدیرش ان نفعت الذکری فذكرهم است.

تفسیر:

(سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ابن عباس و قتاده گویند یعنی بگو سبحان ربی الاعلی. و بعضی گفته‌اند یعنی تنزیه و پاک کن پروردگارت را از هر چیزی که لایق و شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات مذمومه و افعال قبیحه، زیرا تسبیح آن تنزیه و پاک کردن خدای است از آنچه شایسته او نیست مثل اینکه بگویی، لا اله الا هو، پس نفی کنی چیزی را که جایز در صفت او نیست از شریک گرفتن در عبادت او با اقرار به اینکه او در الوهیتش یکتا بی همتا است. (نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی توغنی دان خالق) و از اسم اراده مسمی (و حقیقت لا حدی (را نموده، و بعضی گفته‌اند: اسم را یاد نمود، و مقصود از آن تعظیم و بزرگداشت مسمی است چنانچه لبید گوید: (الی الحول ثم اسم السلام علیکما) تا یک سال سپس ... سلام و درود بر شما باد.

و خوب است قاری هر گاه این آیه را قرائت کرد بگوید: سبحان ربی الاعلی گر چه در نماز باشد، حضرت باقر علیه السلام فرمود، هر گاه خواندی سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، بگو سبحان ربی الاعلی گر چه در خاطر و باطن هم باشد. و الاعلی: به معنای قادر و توانایی است که هیچ قدری توانا تر از او نیست غالب و قاهر بر هر کس.

و بعضی گفته‌اند الاعلی: صفت اسم است، و معنایش سَبَّحَ اللَّهُ بذکر اسم الاعلی، تسبیح و تنزیه کن بیاد نام اعلائی خدایت، و نام های نیکوی خدا تماشای اعلی است. ابن عباس گوید: بنام اعلائی پروردگارت نماز بخوان.

جمع بندی و تحلیل؛

بر اساس آیه ۱۱۰ سوره اسراء حرف «او» در آیه به معنای اباحه و تخییر است. یعنی هرکدام از نام «رحمان» و «رحیم» را بخوانید، رواست. زیرا اسمای الهی، از صفات نیکو خبر می‌دهند. این اسماء بر دو قسمند: اسمای صفات ذات و اسمای افعال ذات. دسته اول مثل: قادر، عالم، ... دسته دوم مثل: خالق، رازق، رحمان و رحیم. دسته‌ای از اسماء، حاکی از معانی نیکویی هستند. مثل: صمد، معبود و مقصود این نیست که خداوند متعال دارای صفت صمدیت و عبادت است. اینها صفات ذاتند و نه صفات افعال و در حقیقت، بازگشت اینها به کارهای مردم است. این مردمند که در وقت نیاز از ذات بی‌نیاز او کمک می‌خواهند. (معنای صمد) و این مردمند که خدا را عبادت می‌کنند. بنا براین اگر خدا را «صمد و معبود» می‌نامند بخاطر توجه مردم، در وقت نیازمندی و عبادت و شکر آنهاست. از آیه استفاده می‌شود که اسم با صاحب اسم یکی است و مستحب است که انسان در موقع دعا، اسمای نیکوی خدا را بر زبان آورد. همچنین از آیه استفاده می‌شود که: خداوند، کارهای زشت، از قبیل ستم و ... را انجام نمی‌دهد، زیرا اگر مرتکب کار زشت شود، دیگر اسمای او نیکو نیستند، گاهی اسم‌ها را از کردار شخص می‌گیرند، بنا بر این اگر نعوذ بالله خداوند ظلم کند، از این کردار نام «ظالم» روی او می‌گذارند و اگر عدالت کند، نام «عادل».

بر اساس آیه ۳۱ سوره بقره؛

الف. قرآن پس از بیان آفرینش انسان و سؤال ملائکه برتری آدم را بر همه موجودات دیگر بیان می‌کند این فضیلت و برتری را تنها در سایه علم و دانش او و اینکه خداوند همه اسماء خود را به آدم آموخت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می‌داند. در اینکه منظور از این اسمها چیست؟ اقوالی بیان شده است؛

۱- منظور از اسم ها، معانی و حقیقت آنها است. ۲- منظور از نام‌ها نام تمام کارهایی که مربوط به امور دین و دنیا بوده که خدا به آدم آموخت. ۳- نام تمام چیزهایی را که خلق شده و یا نشده و بعداً آفریده خواهد شد به او آموخت.

۴- همه زبان های مختلف. ۵- نام زمین ها، کوه ها، دره ها، بیابان ها و ... ۶- فواید و امتیازات و نام های حیوانات را به او آموخت.

در نحوه تعلیم خداوند به آدم نیز اختلاف است؛ ۱- خداوند این معانی و اسماء را به قلب او الهام کرد و زبانش بآن معانی گویا شد. ۲- او را به فرا گرفتن آن اسماء وادار کرد. ۳- اول زبان ملائکه را به او آموخت و آدم با آن زبان بقیه زبان ها را یاد گرفت. ۴- خداوند اسم های اشخاص را به آدم آموخت بدین ترتیب خود اشیاء را حاضر و اسم و خاصیت هر یک را به او گفت.

ب. در اینکه خداوند چگونه این اسم ها را بر ملائکه عرضه نموده، میان مفسرین اختلاف است؛ ۱- خدا معانی آن نام ها را آفرید به طوری که ملائکه آنها را دیدند. ۲- اشیاء را در ذهن آنان روشن کرد که گویی آنها را می‌دیدند. ۳- یک فرد از هر جنس و نوع را بر ملائکه عرضه داشت و از آنها خواست که اسم و خاصیتشان را بیان کنند و ملائکه نتوانستند و آدم توانست و برای ملائکه روشن شد که آدم صلاحیت سکونت در زمین و خلافت آن را دارد و این مطلب تأیید می‌کند که منظور از اسم ها، شناسایی قوانین طبیعت و آباد کردن زمین است.

ج. اما چگونه خدا از ملائکه مطلبی می‌پرسد در حالی که می‌داند آنها نمی‌دانند و یا امری می‌کند که ملائکه از انجام آن ناتوانند؟

دانشمندان تفسیر اتفاق دارند که این امر حقیقتاً برای طلب انجام کار نبوده چه، او می‌دانست که این تکلیف محالی است ولی برای مصلحت این امر، متوجه آنها شد و در بیان این مصلحت وجوهی گفته شده است؛

۱- هنگامی که خدا اعلام کرد که در زمین خلیفه و پیشوا قرار می دهد، در خاطر ملائکه آمد که اگر خلیفه از جنس آنان باشد فساد و خونریزی در زمین نخواهد بود در حالی که فرزندان آدم جز خونریزی و تبهکاری، نتیجه ای ندارند.

۲- آنان خود را بالاتر از همه می دانستند و می پنداشتند که با بودن آنان خداوند موجود تازه برتری نمی آفریند. ۳- به این عنوان از ملائکه سؤال شد اگر می دانید که چرا در روی زمین خلیفه و جانشین قرار می دهد این اسم ها را برای من بیان کنید؟ «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ۴- این «امر» در اینجا فقط برای فهماندن عجز و ناتوانی آنان است نه طلب واقعی و ملائکه این اعتراف را با کلمه «سبحانک» شروع کردند و این کلمه که به معنای تنزیه و تقدیس است ممکن است برای یکی از چهار معنای زیر باشد؛

۱- کسی جز تو از غیب اطلاع ندارد. ۲- منزهی از اینکه در آفرینش آدم و خلیفه بودن او ما به تو اعتراض کنیم. ۳- تو از اینکه کاری بی مصلحت و حکمت انجام دهی منزهی. ۴- در مقام تعجب که خدا چگونه مطلبی را که به آنان نیاموخته است، می پرسد و علت اضافه شدن جمله «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» در این آیه برای بیان این مطلب است که ما و هر مخلوق دیگری هر چه می داند همه از فیض تعلیم خداست و گر نه کلمه «لَا عِلْمَ لَنَا» در جواب سؤال کافی بود. «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» کلمه حکیم یا به معنای عالم است و بنا براین از صفات خداست که عین ذات بوده و از بی نهایت و تا بی نهایت بدان متصف می باشد و یا به معنای کسی است که کارش متقن و اساسی است که بنا براین صفت فعل و کار خدا می گردد.

بر اساس آیه ۱ سوره اعلی، (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى)

۱- یعنی تنزیه و پاک کن پروردگارت را از هر چیزی که شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات مذمومه و افعال قبیحه، زیرا تسبیح آن تنزیه و پاک کردن خداست از آنچه شایسته او نیست مثل اینکه بگویی، لا اله الا هو، پس نفی می کنی چیزی را که جایز در صفت او نیست از شریک گرفتن در عبادت او با اقرار به اینکه او در الوهیتش بی همتا است. (نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی توغنی دان خالق) و از اسم اراده مسمی (و حقیقت لا حدی) را نموده. ۲- اسم را یاد نمود، و مقصود از آن تعظیم و بزرگداشت مسمی است، حضرت باقر علیه السلام فرمود، هر گاه خواندی سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، بگو سبحان ربی الاعلی گرچه در خاطر و باطن هم باشد. و الاعلی: به معنای قادر و توانایی است که هیچ قادری توانا تر از او نیست غالب و قاهر بر هر کس و بعضی گفته اند الاعلی: صفت اسم است، و معنایش سَبِّحَ اللَّهُ بذکر اسمہ الاعلی، تسبیح و تنزیه کن به یاد نام اعلای خدایت، و نام های نیکوی خدا تماشای اعلی است. ابن عباس گوید: بنام اعلای پروردگارت نماز بخوان.

نتیجه

با توجه به مباحثی که گذشت می توان به نتایج ذیل در بحث معارف نظری از دیدگاه تفسیر مجمع البیان پرداخت.

در بحث اسماء الهی و بر اساس آیه ۱۱۰ سوره اسراء، هر کدام از نام «رحمان» و «رحیم» را بخوانید، رواست. زیرا اسمای الهی، از صفات نیکو خبر می دهند. این اسماء بر دو قسمند: اسمای صفات ذات و اسمای افعال ذات. دسته اول مثل: قادر، عالم،... دسته دوم مثل: خالق، رازق، رحمان و رحیم. دسته ای از اسماء، حاکی از معانی نیکویی هستند. مثل: صمد، معبود و مقصود این نیست که خداوند متعال دارای صفت صمدیت و عبادت است. اینها صفات ذاتند و نه صفات افعال و در حقیقت، بازگشت اینها به کارهای مردم است. این مردمند که در وقت نیاز از ذات بی نیاز او کمک می خواهند. (معنای صمد) و این مردمند که خدا را عبادت می کنند. بنا براین اگر خدا را «صمد و معبود» می نامند بخاطر توجه مردم، در وقت نیازمندی و عبادت و شکر آنهاست. از آیه استفاده می شود که اسم با صاحب اسم یکی است و مستحب است که انسان در موقع دعا، اسمای نیکوی خدا را بر زبان آورد. همچنین از آیه استفاده می شود که: خداوند، کارهای زشت، از قبیل ستم و ... را انجام نمی دهد، زیرا اگر مرتکب کار زشت شود، دیگر اسمای او نیکو نیستند، گاهی اسمها را از کردار شخص می گیرند، بنا بر این اگر نعوذ بالله خداوند ظلم کند، از این کردار نام «ظالم» روی او می گذارند و اگر عدالت کند، نام «عادل». بر اساس آیه ۳۱ سوره بقره: الف. قرآن پس از بیان آفرینش انسان و سؤال ملائکه برتری آدم را بر همه موجودات دیگر بیان می کند این فضیلت و برتری را تنها در سایه علم و دانش او و اینکه خداوند همه اسماء خود را به آدم آموخت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می داند. در اینکه منظور از این اسمها چیست؟ اقوالی بیان شده است؛ ۱- منظور از اسمها، معانی و حقیقت آنها است. ۲- منظور از نامها نام تمام کارهایی که مربوط به امور دین و دنیا بوده که خدا به آدم آموخت. ۳- نام تمام چیزهایی را که خلق شده و یا نشده و بعداً آفریده خواهد شد به او آموخت. ۴- همه زبان های مختلف. ۵- نام زمین ها، کوهها، درهها، بیابان ها و ... ۶- فواید و امتیازات و نام های حیوانات را به او آموخت.

در نحوه تعلیم خداوند به آدم نیز اختلاف است؛ ۱- خداوند این معانی و اسماء را به قلب او الهام کرد و زبانش بآن معانی گویا شد. ۲- او را به فرا گرفتن آن اسماء وادار کرد. ۳- اول زبان ملائکه را به او آموخت و آدم با آن زبان بقیه زبان ها را یاد گرفت. ۴- خداوند اسم های اشخاص را به آدم آموخت بدین ترتیب خود اشیاء را حاضر و اسم و خاصیت هر یک را به او گفت. ب. در اینکه خداوند چگونه این اسمها را بر ملائکه عرضه نموده، میان مفسرین اختلاف است؛ ۱- خدا معانی آن نامها را آفرید به طوری که ملائکه آنها را دیدند. ۲- اشیاء را در ذهن آنان روشن کرد که گویی آنها را می دیدند. ۳- یک فرد از هر جنس و نوع را برملائکه عرضه داشت و از آنها خواست که اسم و خاصیتشان را بیان کنند و ملائکه نتوانستند و آدم توانست و برای ملائکه روشن شد که آدم صلاحیت سکونت در زمین و خلافت آن را دارد و این مطلب تأیید می کند که منظور از اسمها، شناسایی قوانین طبیعت و آباد کردن زمین است. ج. در چگونه پرسش خداوند از ملائکه در حالی که می داند آنها نمی دانند و یا امری می کند که ملائکه از انجام آن ناتوانند، دانشمندان تفسیر اتفاق دارند که این امر حقیقتاً برای طلب انجام کار نبوده چه، او می دانست که این تکلیف محالی است ولی برای مصلحت این امر، متوجه آنها شد و در بیان این مصلحت وجوهی گفته شده است؛ ۱- هنگامی که خدا اعلام کرد که در زمین خلیفه و پیشوا قرار می دهد، در خاطر ملائکه آمد که اگر خلیفه از جنس آنان باشد فساد و خونریزی در زمین نخواهد بود در حالی که فرزندان آدم جز خونریزی و تبهکاری، نتیجه ای ندارند. ۲- آنان خود را بالاتر از همه می دانستند و می پنداشتند که با بودن آنان خداوند موجود تازه برتری نمی آفریند. ۳- به این عنوان از ملائکه سؤال شد اگر می دانید که چرا در روی زمین خلیفه و جانشین قرار می دهد این اسمها را برای من بیان کنید؟ «أَنْتُمْ بِلِسَانِهِمْ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». ۴- این «امر» در اینجا فقط برای فهماندن عجز و ناتوانی آنان است نه طلب واقعی و ملائکه این اعتراف را با کلمه «سبحانک» شروع کردند و این کلمه که به معنای تنزیه و تقدیس است ممکن است برای یکی از چهار معنای زیر باشد؛ ۱- کسی جز تو از غیب اطلاع ندارد. ۲- منزهی از اینکه در آفرینش آدم و خلیفه بودن او ما به تو اعتراض کنیم. ۳- تو از اینکه کاری بی مصلحت و حکمت انجام دهی منزهی. ۴- در مقام تعجب که خدا چگونه مطلبی را که به آنان نیاموخته است، می پرسد و علت اضافه شدن جمله «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» در این آیه بیان این مطلب است که ما و هر مخلوق دیگری هر چه می داند همه از فیض تعلیم خداست و گر نه کلمه «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» در جواب سؤال کافی بود. بر اساس آیه ۱ سوره اعلی، (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ۱- یعنی تنزیه و پاک کن پروردگارت را از هر چیزی که شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات مذمومه و افعال قبیحه، زیرا تسبیح آن تنزیه و پاک کردن خداست از آنچه شایسته او نیست مثل اینکه بگویی، لا اله الا هو، پس نفی می کنی چیزی را که جایز در صفت او نیست از شریک گرفتن در عبادت او با اقرار به اینکه او در الوهیتش بی همتا است. (نه مرتکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معنای توغنی دان خالق) و از اسم اراده مسمی (و حقیقت لا حدی) را نموده. ۲- اسم را یاد نمود، و مقصود از آن تعظیم و بزرگداشت مسمی است، حضرت باقر علیه السلام فرمود، هر گاه خواندی سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، بگو سبحان ربی الاعلی گرچه در خاطر و باطن هم باشد. و الاعلی: به معنای قادر و توانایی است که هیچ قدری توانا تر از او نیست غالب و قاهر بر هر کس و بعضی گفته اند الاعلی: صفت اسم است، و معنایش سَبِّحْ اللَّهُ بذكر اسمہ الاعلی، تسبیح و تنزیه کن به یاد نام اعلائی خدایت، و نام های نیکوی خدا تمامش اعلی است. ابن عباس گوید: بنام اعلائی پروردگارت نماز بخوان.

فهرست منابع

- ۱-قرآن کریم.
- ۲-طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
- ۳-مترجمان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات فراهانی - تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش.